

# فروخوان از کلیله نکته‌ای چند\*

علی محمد هنر

اصل و منشا کلیله و دمنه

«کلیله و دمنه»، در اصل به زبان سانسکریت بوده، به نام «پنججه تَنتره» (PANCHATANTRA) که برزویه طبیب مَروزی در عصر انوشیروان خسرو پسر قباد، پادشاه ساسانی، آن را در حدود ۵۶۰ میلادی به پارسی-زبان زمان ساسانیان-درآورد و ابواب و حکایاتی چند از دیگر مآخذ هندی بر آن افزود و نامش را «کلیله و دمنگ» گذاشت.

نخستین ترجمه عربی

در اوایل دوران فرهنگ اسلامی، «ابو محمد عبدالله» روزبه پسر دادویه معروف به «ابن مقفع» (۱۰۶-۱۴۲ق) -از مردم فیروزآباد فارس- این کتاب را از پارسی به تازی نقل نمود و چند باب هم بدان الحاق کرد، باب برزویه الطیب، باب الناسک و ابن عرس و ... و مجازاً آن را از باب اطلاق کل به جزء «کلیله و دمنه» نامید. یعنی به اعتبار ذکر نام «کرتک» (گستاخ) و «دمنک» (فیروز) در باب اول کتاب، آن را «کلیله و دمنه» خواند.

گفتنی است که «ابوریحان بیرونی» در باب ترجمه‌ای که ابن مقفع از «پنججه تَنتره» به عربی کرده است، نظر موافقی ندارد. از این جهت چنین می‌نویسد:

«این کتاب را یک بار برزویه طبیب ایرانی به پارسیک (زبان زمان ساسانیان) ترجمه کرد و سپس از زبان عصر ساسانی به عربی ترجمه شد و در این دو بار بردست کسانی گذشت که در نقل امانت گزار نبودند و در آن تصرفاتی کردند و آرای خود را در آن گنجانند. بدان گونه که آنچه ما به اسم کلیله و دمنه می‌شناسیم و ترجمه‌ای است که ابن المقفع به عربی کرده است با اصل «پنججه تَنتره» بسیار فرق دارد. از آن جمله اینکه ابن المقفع

\* مصراع‌ی است از نظامی گنجه‌ای

۱. تحقیق ماللهند من مقوله مقبولة فی المعلل او مردولة، حیدرآباد دکن ۱۳۷۷ق، ص ۱۲۳، ذیل مبحث چهاردهم در ذکر کتب اهل هند.



برزوی طبیب و منشا کلیله و دمنه، نوشته فرانسوا دوبلوا،

ترجمه دکتر صادق سجادی، تهران، طهوری ۱۳۸۲.

ترجمه فارسی «خواجه بلعمی» را منظوم ساخته بوده است یا اینکه بنا به فرمان «بلعمی»، «گزارنده را پیش بنشانند...؟»  
ظاهر آچنین به نظر می‌رسد که شق دوم درست باشد.  
اگر هم بلعمی، خود کلیده و دمنه را از عربی به فارسی ترجمه کرده باشد، هیچ نشانی از آن ظاهر آ به جا نمانده است.

در باب کلیده و دمنه رودکی گفته‌اند که با این بیت آغاز شده بود:

هر که نامُخت از گذشت روزگار

نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

ناصر خسرو علی‌الظاهر با توجه به سخن رودکی گفته است:<sup>۴</sup>

مرا این روزگار، آموزگاری است

کزین به نیستان آموزگاری

که البته نظیر آن را در گفته‌های تازی زبانان نیز می‌یابیم:

«ایشی» در کتاب خود «المُستطرف» آورده است:<sup>۵</sup>

قَلَمٌ أَرَا كَالْيَاثِمِ لِلْمَرْءِ وَأَعْظَا

وَلَا تُصْرَفُ الدَّهْرُ لِلْمَرْءِ هَادِيَا

باری، از بخت بد، کلیده و دمنه رودکی که به بحر رمل مسدس بوده، ظاهر آ، از میان رفته است و فقط ابیاتی پراکنده از آن در کتب مختلف مندرج است.

از جمله آن، ابیات زیر را «علی بن ابی حفص ابن فقیه محمود الاصفهانی» در کتاب کم‌حجم ولی پر فایده خویش - تحفة الملوک - نقل نموده است که رودکی مضمون آن را از عبارات نخستین کتاب الآداب الکبیر ابن مقفع اخذ کرده:<sup>۶</sup>

تا جهان بود از سر آدم فراز

کس نبود از راه دانش بی‌نیاز

مردمان بخرد اندر هر زمان

راه دانش را به هر گونه زبان

گرد کردند و گرامی داشتند

تا به سنگ اندر همی بنگاشتند

دانش اندر دل چراغ روشن است

وز همه بد، بر تن تو جوشن است

عنصری نیز در قصیده معروف خود، در مدح محمود غزنوی به مطلع:<sup>۷</sup>

ایا شنیده پندهای خسروان به خبر

بیا ز خسرو مشرق عیان ببین تو هنر

چون زندیق و مانوی بوده است، بایی به عنوان باب برزویه طیب در ابتدای کتاب افزوده و آرای مانوی خویش را از زبان برزویه در آنجا بیان کرده است. من دلم می‌خواست پنجه تتره را مستقیماً، بار دیگر، از سانسکریت به عربی ترجمه کنم تا مردم بدانند اصل کتاب هندی چه بوده و یا آنچه اکنون در دست ماست، چقدر متفاوت است.<sup>۸</sup>

کلیده و دمنه و سامانیان

در مقدمه شاهنامه ابو منصور آمده است:<sup>۲</sup>

«... پس امیر سعید نصر بن احمد این سخن بشنید، خوش آمدش. دستور خویش را خواجه بلعمی، بر آن داشت تا از زبان تازی به زبان پارسی گردانید تا این نامه به دست مردمان اندر افتاد و هر کسی دست بدو اندر زد و رودکی را فرمود تا به نظم آورد و کلیده و دمنه اندر زبان خرد و بزرگ افتاد و نام او بدین زنده گشت و این نامه ازو یادگاری بماند.»

«پس چنینان تصاویر اندر افزودند تا هر کسی را خوش آید دیدن و خواندن آن.»

اما فردوسی در باب نظم کردن رودکی، کلیده و دمنه را چنین می‌گوید:

کلیده به تازی شد از پهلوی

بر این سان که اکنون همی بشنوی

به تازی همی بود تا گاه نصر

بدان گه که شد بر جهان شاه عصر

گر انمایه بوالفضل دستور او

که اندر سخن بود گنجور او

بفرمود تا فارسی و دری

بگفتند و کوتاه شد داوری

همی خواستی آشکار و نهان

کزو یادگاری بود در جهان

گزارنده را پیش بنشانند

همه نامه بر رودکی خوانند

بپیوست گویا پراکنده را

بسفت این چنین در آکنده را

آنچه ذهن را به خود مشغول می‌دارد، این است که رودکی،

می گوید:

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش

بیافته است به توزیع ازین درو آن در

که البته مصراع دوم، در بعضی نسخ، بدین صورت است:

عطا گرفت به نظم کليلة در کشور

سرانجام در قرن هفتم هجری، به سال ۶۵۸ ق بهاءالدین

احمد بن محمود قانع طوسی، کليلة و دمنه را در قالب مثنوی،

در بحر متقارب مثنیٰ محذوف (یا مقصور) به نظم درآورد و آن را

به «عزالدین کیکاوس سلجوقی» تقدیم کرد که چند دهه پیش

ازین در تهران به طبع رسید. (۱۳۵۸ ش)

ترجمه عربی

جز عبدالله بن مقفع، به نوشته «کشف الظنون» (ذیل کليلة و

دمنه)، عبدالله بن هلال الاهوازی کليلة و دمنه را برای یحیی بن

خالد البرمکی در خلافت مهدی به سال ۱۶۵ ق بار دیگر از فارسی

به عربی ترجمه نمود.

لویس شیخو الیسوعی، در کليلة و دمنه چاپ خود،<sup>۸</sup> از یکی

از نسخ خطی کليلة و دمنه، محفوظ در کتابخانه ایا صوفیه (استانبول)

نقل کرده است:

هذا کتاب کليلة و دمنه ... نقله من الفارسیة الی العربیة

عبدالله بن علی الاهوازی لیحیی بن خالد بن برمک فی

خلافة المهدی، احد خلفاء بنی العباس و ذلك فی سنة

خمس وستین و مائه.

همچنین باید یاد کرد از «سیر الملوک» (= کليلة و دمنه)

ترجمه شیخ زین الدین عمر الفارسی از متن نصرالله منشی که

نسخه ای از آن به تاریخ ۷۲۷ ق در کتابخانه احمد ثالث به

شماره ۳۰۱۵ موجود است.

ترجمه منظوم به عربی

اما ترجمه منظوم عربی با کار ابان لاحقی در قرن دوم هجری

شروع می شود. وی کليلة و دمنه را در چهارده هزار بیت به نظم

درآورد که متأسفانه به دست ما نرسیده و تنها حدود هشتاد بیت از

آن در کتاب الاوراق صولوی به جا مانده است.

سهل بن نویخت نیز کليلة و دمنه را منظوم ساخت و به یحیی بن

خالد برمکی تقدیم کرد.

ابن الهیاریه که در اوایل قرن ششم هجری فوت کرده است،

گوینده منظومه ای است به نام صادح و با غم، به سبک و اسلوب

کليلة و دمنه که آن را به صدق بن دبیس اهدا کرده است.

وی نیز کليلة و دمنه را در حدود سال ۴۹۴ هجری منظوم ساخت

و آن را نتایج الفطنه فی نظم کليلة و دمنه نامید که موجود است.<sup>۹</sup>  
ترجمه های دیگر

کليلة و دمنه از سانسکریت به پارسی و تبتی ترجمه شد و سپس از

پارسی به عربی و سریانی قدیم نقل گردید. آنگاه از عربی به سریانی

جدید و یونانی و عبری و لاتینی قدیم و اسپانیایی کهن درآمد.

از یونانی به ایتالیایی و اسلاوی قدیم و نیز از عبری به لاتینی

میانه و از اسپانیایی کهن به لاتینی جدید برگردانده شد.

بار دیگر از قرن پانزدهم به بعد، از روی ترجمه عبری

یوحنا، به آلمانی و اسپانیایی و ایتالیایی ترجمه شد و سپس از

آلمانی به دانمارکی و هلندی و از اسپانیایی جدید به ایتالیایی و از

ایتالیایی به انگلیسی درآمد. ترجمه فرانسوی آن در قرن هفدهم

صورت گرفت.

معارضه با کليلة و دمنه

گاهی نیز کسانی به معارضه با کليلة و دمنه برخاسته اند که البته از

عهده برنیامده اند. از جمله معارضین سهل بن هرون بن راهیبون

(۲۱۵ ق) است که در خدمت مأمون در بیت الحکمه بود و

فارسی الاصل و شیعی و شعوبی.

در البیان و التبیان آمده است:<sup>۱۰</sup>

«ومن الخطباء والشعراء الذين جمعوا الشعر والخطب،

والرسائل الطوال والقصار والکتب الکبار المجلدة والسير

الحسان المولدة والاخبار المدونة: سهل بن هرون بن راهیبون

الکاتب صاحب کتاب ثعلة و عفرة فی معارضة کتاب کليلة و دمنه

و کتاب الاخوان و کتاب السائل و کتاب المخزومی والهذلية و

غير ذلك من الکتب.»

کليلة و دمنه بهرامشاهی

بی شک در بین حکایات امثال و تمثیل های اخلاقی و تعلیمی،

۸. بیروت، ۱۹۲۳ م، ص ۲۰.

۹. النجوم الزاهرة فی تاریخ ملوک مصر و القاهرة، ابن تغری بردی، ۱۳۸۳ ق،

ج ۵، ص ۲۱۰.

۱۰. البیان و التبیان، ابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ، به تحقیق و شرح

حسن السنودی، قاهره ۱۳۶۶ ق، ج ۱، ص ۶۸-۶۹؛ حیاة العمیوان

دمیری، ج ۱، ص ۲۹۹ نیز دیده شود.

ص ۲۸۰) و تتمه صوان الحکمه (طبع محمد شفیع ص ۱۳۱) نقل شده است.

نصرالله منشی سپس به ذکر احوال و اوضاع خود و چگونگی ترجمه کلیده و دمنه می پردازد (ص ۱۶-۲۵):

«من بنده را بر مجالست و دیدار و مذاکرت و گفتار ایشان چنان الفی تازه گشته بود و به مطالبت و مواظبت بر کسب هنر آن میل افتاده که از مباشرت اشغال و ملابست اعمال اعراض کلی می بود، و غایت نهمت بران مقصور داشتمی که یکی را از ایشان دریافتمی و ساعتی به مفاوضت او مؤانست جُستمی ... و چون ... نظام این حال گسسته شد، خویشتن را جز به مطالعت کتب مُتهدّی ندانستم ... در اثنای این حال فقیه عالم علی ابراهیم اسمعیل ... نسختی از کلیده و دمنه تحفه آورد.»

«اگرچه از آن چند نسخت دیگر در میان کتب بود، بدان تیرک نموده آمد و ... بر خاطر گذشت که آن را ترجمه کرده آید و در بسط سخن و کشف اشارات آن اشباعی رود و آن را به آیات و اخبار و ایات و امثال مؤکد گردانیده شود، تا این کتاب را که زبده چند هزار ساله است، اجبایی باشد و مردمان از فواید و منافع آن محروم نمانند، ترجمه نصرالله منشی در حدود سال های ۵۳۸ تا ۵۴۰ق صورت گرفته است.»

#### کلیده و دمنه بخاری

نصرالله منشی، نوشته است (ص ۲۵):

«این کتاب را پس از ترجمه ابن المقفع و نظم رودکی ترجمه ها کرده اند.»

از این ترجمه ها (به فارسی) کسی آگاه نبود تا در سال ۱۹۶۱ م. کتاب شناس ترک فهمی ادهم قره تای، از وجود یک ترجمه فارسی دیگر در کتابخانه موزه طویقا پوسرای در استانبول خبر داد. بررسی های بعدی نشان داد که مترجم محمد بن عبدالله بخاری است و نسخه در سال ۵۴۴ق نوشته شده است.

این همان کتابی است که به نام «داستان های بیدپای» به تصحیح دکتر خانلری با مقدمه ای عالمانه به چاپ رسیده است.

مترجم در باب شیوه کار خود می نویسد (ص ۳۸):

«هر چند خاطر در زیادت بسی یاری می داد، اما بر موجب فرمان عالی ... بر عین کتاب اختصار کرده آمد.» پس گزارنده

۱۱. ترجمه دکتر صادق رضازاده شفق، تهران ۱۳۳۷، ص ۲۲۶.

۱۲. ترجمه کلیده و دمنه بهرامشاهی، به تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی، ۱۳۴۳، مقدمه مصحح، صفحه یب.

۱۳. همان، ص ۴۲۰؛ داستان های بیدپای، محمد بن عبدالله البخاری، به تصحیح دکتر خانلری، تهران، ۱۳۶۱.

کلیده و دمنه کم نظیر است. هرمان اته (HERMANN ETHE) خاورشناس سرشناس آلمانی در کتاب تاریخ ادبیات فارسی<sup>۱۱</sup> خود می گوید: کلیده و دمنه در واقع در ادبیات جهانی، گوهر گرانبهایی است که در طول قرون متمادی گنجینه معنویات ملل را چه شرقی و چه غربی، غنی تر و سرشارتر ساخته است.

مرحوم استاد مینوی نوشته اند:<sup>۱۲</sup>

«در کتاب کلیده و دمنه قوتی در بیان مقاصد و قدرتی در ادای معانی هست که در دیگر کتب نیست ... صنایع چنان طبیعی افتاده ست که خواننده غالباً متوجه آنها نمی گردد، و اگر در انشای او الفاظی تازی دیده می شود که در زبان و زمان ما کمتر جاری ست، گمان می کنم به اقتضای سبک عهد و منشآت متداول آن زمان بوده است، نه از راه اصرار در آوردن غرائب لغات.»

نصرالله منشی نیز می گوید:<sup>۱۳</sup>

«این مجموع به نزدیک دوست و دشمن و مسلمان و مشرک و معاهد و ذمی مقبول باشد، و تازبان پارسی میان مردمان متداول است، به هیچ تأویل مهجور نگردد، و به تقلب احوال و نجدد حوادث در آن نقصانی و تفاوتی صورت نیندد، چه در صل وضع کان حکمت و گنج حصافت است ...»

به همین جهت است که بیش از چهل نفر از نویسندگان و صاحبان قلم از شیوه نثر نویسی او پیروی و اقتباس کرده اند.

نصرالله منشی در باب انجمن خانه خواجه خود می نویسد (دیباچه مترجم، ص ۱۵ و ۱۶):

«خواجه من بنده ... قبله احرار و افاضل و کعبه علما و مائل ... بود و جملگی ملاذ و پناه جانب او را شناختندی و او در ابواب تفقد و تعهد ایشان انواع تکلف و تنوق واجب داشتی ... لاجرم همه را به جانب او سکون و استناعت حاصل آمده بود ... طایفه ای از مشاهیر ایشان که هر یک فضلی وافر و ذکری سایر داشتند، به منزلت ساکنان خانه و بطانۀ مجلس بودند». آنگاه از شائزده نثری از این جمع نام می برد که بعضی برای ما شناخته شده اند و آثاری از آنان به جا مانده است.

از جمله سه بیت تازی که در مقدمه کلیده و دمنه آمده: **اَفَحَمْدًا قَمَّ حَمْدًا ثُمَّ حَمْدًا ...** (ص ۳، س ۹-۱۱) از ابوالقاسم علی بن الحسن بن رضوان الخیاط الغزنوی، ممدوح سنایی غزنوی است که بیت اول در سندبادنامه ظهیری (آتش،



این کتاب به خلاف نصرالله منشی، به نقل عین عبارات ابن مقفع به فارسی اکتفا کرده و از خود چیزی بر کتاب نیفزوده یا به میل خویشتن مطالبی را از آن حذف نکرده است.

### انوار سهیلی و کاشفی

کمال الدین حسین بن علی کاشفی سبزواری بیهقی واعظ، مشهور به ملاحسین کاشفی و یا ملاحسین واعظ در اواسط نیمه اول قرن نهم هجری در سبزواری، قصبه بیهق، به دنیا آمد و در سال ۹۱۰ق از دنیا رفت. وی صاحب آثار قلمی عدیده‌ای است که از جمله معروف ترین آنها، تحریر جدیدی از کلیله و دمنه است، به اسم انوار سهیلی و به نام شیخ احمد سهیلی از امرای عهد سلطان حسین میرزای پایقرا در چهارده باب و یک مقدمه. کلیله و دمنه در اروپا، از راه ترجمه روایت انوار سهیلی و همراه با نام بیدپای شهرت یافت.

ژان دولافونتن فابل نویسنده معروف فرانسوی، بیست و سه ساله بود که ترجمه داستان‌های بیدپای از روی انوار سهیلی در ۱۶۴۴م انتشار یافت. البته داستان‌های بیدپای نزدیک چهارصد سالی پیش از لافونتن به دست ژان کاپو به زبان لاتینی ترجمه شده بود. لافونتن بعضی از حکایات تمثیلی این کتاب را جامعه فرانسوی پوشانید. از جمله: «داستان دو بط و سنگ پشت» (کلیله و دمنه، مینوی، ص ۱۱۰-۱۱۱ و انوار سهیلی، چاپ اوسلی (OUSELEY)، ۱۸۵۱م، ص ۱۳۴-۱۳۷)؛ داستان منظوم «بوده است خری که دم نبودش...» که در کتاب‌های ابتدایی سابق هم نقل شده بود و در عربی، «ذهب الحمار یطلب قرنین، فعاد مصلوم الاذنین» را معادل آن یافته‌اند (انوار سهیلی، چاپ اوسلی، ص ۱۶۳)؛ داستان «آن کلنگ که خواست مثل باشه به صید کبوتر و تیهو دست بزند، از شکار کرم‌های کنار جوی هم بازماند» که در سلسله الذهب عبدالرحمن جامی هم آمده (انوار سهیلی، چاپ ۱۸۵۱م، ص ۴۵۲-۴۵۳) و... حکایت «مرد دو مو» (انوار سهیلی، اوسلی، ص ۴۵۴) را مرحوم استاد مینوی، نیم قرن پیش از این منظوم ساخته است که به چاپ رسیده<sup>۱۴</sup> و مضمون آن را با اوضاع و احوال معاصران خویش منطبق کرده است:

مردی دو مو، دوزن داشت، یک پیر و یک جوان  
وی را چو خود همی خواست هر یک ازین دوگان  
می‌گند موی مشکیش آن جفت پیر وی

موی سپید او نیز کندی زن جوان  
پیران همی بجنگند با فکر تند و نو  
خامان همی گریزند ز آثار باستان

در روزگار ما، تمام انوار سهیلی را به نظم درآورده‌اند.<sup>۱۵</sup>

### عیار دانش و علامی

اکبر شاه گورکانی هند، پس از شنیدن عباراتی از ترجمه کلیله و دمنه بهرامشاهی و انوار سهیلی کاشفی می‌گوید: <sup>۱۶</sup>  
«منظور از فارسی نوشتن کتاب عربی، غیر از آسانی فهم معانی آن بر فارسی دانان نتواند بود و اگرچه انوار سهیلی به نسبت کلیله و دمنه مشهور، به زبان اهل روزگار است اما هنوز، از عبارات عرب و استعارات عجم خالی نیست. باید که بعضی لغات انداخته، دور از نقش‌های سخن پرداخته به عبارتی واضح به همان ترتیب نگاشته آید تا فایده آن عام شود و مقصود تمام گردد. از این رو، ابوالفضل بن مبارک متخلص به علامی در سال ۹۹۶ق به تحریر دیگری از کلیله و دمنه پرداخت که چهارده باب آن تهذیب انوار سهیلی است و مفتاح کتاب و باب برزویه از ترجمه ابوالمعالی گرفته شده است.»

انوار سهیلی و عیار دانش تا همین زمان‌های اخیر، مقبول طبع فارسی دان‌ها و فارسی‌خوان‌های شبه قاره هند بود؛ اما در ایران چنین نشد.

آنچه تاکنون به کوتاهی و اختصار نگاشته آمد، جهت تذکار و مروری بر سرگذشت کلیله و دمنه، لازم به نظر رسید. ظاهراً پس از آن همه تحقیق و ژرف‌نگری به زبان‌های مختلف درباره کلیله و دمنه و اساس آن، برزویه طبیب، بزرگمهر، ابن مقفع، نصرالله منشی، انوار سهیلی و... به ذهن انسان خطور نمی‌کند که بتوان نکته یا نکته‌هایی تازه و سودمند بر پژوهش‌های گذشته افزود.

اما کارهایی نظیر کار آقای «دوبلوا» گذشته از آن که روش تحقیق و تتبع را به شیوه علمی به پژوهندگان می‌آموزد، نشان می‌دهد که در هر نوع پژوهش ادبی، همیشه در چون و چرا باز است و در باب هر موضوع باید از زاویه‌های گونه‌گون نگریست و بررسی کرد و از مدارک و اسناد نویافته استفاده نمود.

۱۴. مجله یسما، سال ششم، شماره دوم.

۱۵. شکرستان یا منظومه انوار سهیلی، امیر خسرو دارایی زنجانی (برهان السلطنه)، به سعی و اهتمام پرویز مستوفی، طهران، ۱۳۲۶ش.

۱۶. پنجاه گیمه، ترجمه مصطفی خالقداد عباسی، به اهتمام دکتر جلالی نائینی، تهران، ۱۳۶۳، صفحه هفتاد و یک.

که از جمله آخرین آنها، تحقیق آقای «فرانسوا دوبلوا» است که اخیراً به ترجمه روان و دقیق آقای دکتر صادق سجادی منتشر گردیده است.

نظر محققان اروپایی نسبت به این کتاب و آگاهی آنان، همه وقت یکسان نبوده است. بلکه، سعی کرده اند که در هر تحقیق تازه، اغلاط و اشتباهات پژوهندگان پیشین را اصلاح کنند و یا اینکه در باب کلیله و دمنه نظری ابراز نکنند.

چنانکه در تاریخ ادبی فارسی از ادوارد گرنویل براون انگلیسی یا تاریخ ادبیات عرب رنیولد نیکلسن و یا در آثار قدیم ایران از اشپیگل آلمانی چیزی در باب کلیله و دمنه دیده نمی شود. در دایرةالمعارف بروکهاوس (BROCKHAUS) تحت عنوان بیدپای (BIDPAI) و نیز در کتاب شناسی کتب عربی ... تألیف شوان<sup>۱۷</sup> نتیجه تحقیقات اروپاییان را درباره کلیله و دمنه و نیز چاپ های مختلف و ترجمه های گوناگون آن توان دید. مکمل این پژوهش ها، ادبیات فارسی از استوری (STOREY) است که به فارسی هم از روی ترجمه روسی آن برگردانده شده است.

هرمان اته هم، در اساس اشتقاق فارسی و نیز تاریخ ادبیات فارسی مقداری از منابع اساسی را در باب کلیله و دمنه آورده است که از مهم ترین آنها، یکی کتاب کایت فالکتر (KEITH FALKONER) است به نام کلیله و دمنه یا فابل های بیدپای که مجموعه اطلاعات را راجع به کلیله و دمنه تا آن زمان - اعم از هندی و اصل آن (PANCHATANTRA) تا ترجمه های گوناگون را - به دقت ضبط کرده است. دیگری کتاب بسیار ارزشمند بنفی (BENFEY) به نام مقدمه بر پنجه تشره که از سانسکریت به آلمانی ترجمه کرده است در دو جلد و در سال ۱۸۵۹ مسیحی در لپزیک به چاپ رسانده است. جلد اول تماماً مقدمه است و جلد دوم دربردارنده ترجمه متن سانسکریت با حواشی و اضافات است که پس از انتشار، فوق العاده مورد توجه قرار گرفت.

هر دو کتاب که از جمله منابع مؤلف است، هنگامی که منتشر گردیدند، غالب پژوهش های پیشین را از اعتبار انداختند. ترجمه قدیمی کلیله و دمنه به سُرانی، متعلق به حدود سال ۷۵۰ میلادی از شخصی به اسم بودیا بُد در سال ۱۸۷۰ م در کتابخانه ای در شهر ماردین، با کمک بنفی سابق الذکر و بیکل (G. BICKELL) کشف شد.

این ترجمه را بیکل با ترجمه آلمانی به سال ۱۸۷۶ مسیحی در لایپزیک طبع کرد که دارای مقدمه ای از بنفی بود در ۱۴۷

باری، بروزیه طبیب و منشأ کلیله و دمنه، بدین گونه در ۲۱۰ صفحه تنظیم شده است:

جز فهرست کلی کتاب در صفحه ۲۰۱، پیشگفتار موجز و بدون حشو و زواید و تفاضل مترجم محترم، در صفحات ۴۳ آمده است.

سپس به پیشگفتار نویسنده کتاب - صفحه ۵ و ۶ - می رسیم که به دنبال آن در صفحات ۷ تا ۱۳، منبع شناسی است شامل مشخصات ۲۵ کتاب فارسی و عربی و ۹۸ مأخذ فرنگی، از مهم ترین مراجع به زبان های گوناگون.

پس از آن گفتارهای دوازده گانه کتاب می آید (ص ۱۵-۱۵۴) که هر گفتار به موضوعی اختصاص یافته است با یادداشت های مربوط به آن.

کلیله و دمنه: دستنویس ها و چاپ های مورد استفاده در این تحقیق (ص ۱۵۵-۱۶۲)؛ دستنویس های بی تاریخ (ص ۱۶۳-۱۷۰) و بالاخره ضمایم که مشتمل است بر: ضمیمه یکم: متن انتقادی «مرد در چاه» (ص ۱۷۳-۱۸۱)، ضمیمه دوم: متن انتقادی «سفر برزوی به هند (تحریر کوتاه)» (ص ۱۸۳-۱۹۰) و ضمیمه سوم: گزارش سفر برزوی به هند (تحریر بلند) (ص ۱۹۱-۱۹۹)؛ استدراکات (ص ۲۰۱-۲۰۳) و نامنامه (ص ۲۰۵-۲۱۰) مطالب بعدی کتاب است.

بی شک از جمله نفایس انگشت شمار در گنجینه ادبیات جهانی، یکی هم کلیله و دمنه است که از راه ترجمه فرانسوی انوار سهیلی به قلم داود سَهید (DAVID SAHID) به سال ۱۶۴۴ م در پاریس شهرت بسیار یافته و با نام برهمنی گمنام - بیدپا که در دربار «رای» هند سخنان حکمت آمیز و قصه های عبرت انگیز می گفته - همراه شده است. از این رو، عنوان داستان های بیدپای به جای قصص و حکایات کلیله و دمنه رواج عام یافته است.

بیدپا و پیل پا تصحیف واژه سانسکریت ویدپاتی (VIDYA-PATI) است که در عربی بیدبا شده، یعنی: مرد دانا و مهتر یا بزرگ و مقدم برهمنان و عالمان. آنگونه که پیش از این نموده شد، کلیله و دمنه به زبان های گوناگون از قدیم ترین ایام ترجمه شده است؛ اما از زمان نخستین ترجمه آن به فرانسوی، تاکنون به السنه مختلف اروپایی، تحقیقات بسیاری درباره این کتاب شده است

17. CHAUVIN, V. BIBLIOGRAPHI DES OUVRAGES ARABES OU RELATIFS AUX ARABES. 1-12, LIEGE, 1892-1922.

صفحه به همراه متن سربانی در ۱۲۷ صفحه و ترجمه آلمانی در ۱۳۲ ص.

از نام آوران دنیای ایران شناسی، البته کسانی مانند تشودور نولدکه، والتر هنیگ، مری بویس و... نیز تحقیقاتی کرده اند که به طور مستقیم یا غیر مستقیم با کلیله و دمنه ارتباط پیدا می کند و خوشبختانه مؤلف از همه این منابع دست اول استفاده برده است.

#### منابع دیگر

با این همه، از نگاهی گذرا و شتابان به منبع شناسی کتاب (ص ۷-۱۳) می توان یقین حاصل کرد که مثلاً در منابع فارسی و عربی و نیز در متن کتاب به البیان والتبیین جاحظ، مروج الذهب مسعودی، اخبار الطوال ابوحنیفه دینوری، خسرو شیرین نظامی گنجه ای، محاضرات راغب اصفهانی مثنوی مولوی و... توجهی نشده است.

فرض این نیست که هر چه در کتب قدیم ما - فارسی یا عربی - در باب کلیله و دمنه و بروزیه و ابن مقفع و... آمده است، همه درست است و از روی علم و اطلاع نوشته شده است، بلکه ظاهراً بر محقق است که همه منابع را از صافی نقد خود بگذرانند. به هر حال، گاه در این نوع کتاب ها در باب موضوع مانحن فیه مطالبی سست و سخیف و غلط نقل گردیده است که باعث حیرت می شود.

از جمله «مینی» در کتاب الفتح الوهبی که شرحی است بر تاریخ یمینی درباره ابن مقفع می نویسد: ۱۸  
«ابن المقفع... هو صالح بن عبدالقدوس رجل مشهور بالفضیلة التامة فی الفصاحة والبلاغة وظهر فی اوائل الدولة العباسیة وقد ترجم للمنصور الدوانیقی ثانی الخلفاء کتاب کلیله و دمنه من لسان الفهلوی الی العربی المبین و قد ابداع فیه کل الابداع...» همچنین، تنها ترجمه مستقیم از متن سانسکریت پنجه تتره یا پنجه کهیانه (PANCHAKHYANA) به فارسی، از مصطفی خالقداد عباسی در اواخر سده دهم هجری از چشم تیزبین پژوهشگر دور مانده است که شگفت انگیز می نماید. ۱۹

این ترجمه چنین شروع می شود: ۲۰

«بر جهان پیمایان گنج یاب، پوشیده نخواهد بود که این کتاب هندوی خطاب را، که آن را پنج آهیان یعنی پنج داستان و کر تک دمنک نیز گویند، همان کتاب است که نوشیروان عادل، برزویه طبیب را... به جهت نقل معانی آن کتاب، به دیار هند نامزد کرد...»

گفتنی است که این روایت بسیار ارزشمند در بعضی موارد با متن چاپی هریتل (HERTEL) سازگار است و در برخی مواضع با

متن ایجرتون (EDGERTON) اما با هیچ یک کاملاً انطباق ندارد. ۲۱  
عسکری در جمهرة الامثال در ذیل مثل «أتما اکتل یوم اکل الثور الاسود» مطلبی غریب نوشته است:

«هو من امثال کلیله و دمنه و تمثّل به علی علیه السلام حین اختلف علیه و عنی قتل عثمان رضی الله عنه و اصله فیما ذکر صاحب کلیله ان ثورین اسود و ابیض...» در تاریخ گزیده هم از ترجمه کلیله و دمنه به مغولی سخن رفته است. ۲۲

#### کما تدین تدان

در صفحه ۹۲ بر آنچه درباره کما تدین تدان: [همچنان که سزاو پاداش می دهی، به تو پاداش و سزای می دهند] آمده است؛ باید افزود که گذشته از مجمع الامثال میدانی (ص ۵۱۳) و قرآند اللالک (ج ۲، ص ۱۲۲) در ترجمان البلاغه می خوانیم: ۲۳  
کما تدین تدان - مثل، ترجمه:

نیک افکن تخم تات نیکی روید  
تخم افکن بد همیشه خار آنبوید

#### دیگر:

بفکن همواره تو از تخم نیک

آن که بدی کشت، نه نیکی درود

جز از کلیله و دمنه و مجمل الاقوال ۲۴... و... که این جمله مأثوره در آنها آمده است، مرحوم استاد مینوی در حاشیه همان صفحه نوشته اند: از احادیث است.

به نظر می رسد که مستند آن بزرگوار، کنوز الحقایق مناوی، یا کتاب النقص و یا جامع صغیر بوده باشد. ۲۵

۱۸. چاپ مصر، ج ۲، ص ۳۹۸.

۱۹. به تصحیح و توضیح و مقدمه دکتر جلالی نائینی، دکتر عابدی و دکتر تاراچند، تهران، ۱۳۶۳.

۲۰. پنجاهگانه، ص ۱ (مقدمه مترجم).

۲۱. همان، ص ۸۰.

۲۲. چاپ قدیم، ص ۸۴۴.

۲۳. چاپ احمد آتش، استانبول، ۱۹۴۹م، ص ۱۲۱ و ورق ۲۸۲ عکسی.

۲۴. طبع ایرج افشار.

۲۵. کنوز الحقایق، مصر، ۱۳۱۳ق، ص ۹۶ - کتاب النقص، تصحیح محدث

ارموی، ۱۳۳۱، ص ۳۷ - جامع صغیر، مصطفی محمد عماره، قاهره،

۱۳۷۳ق، ج ۲، ص ۹۵.

دید یک جفت موش بر سر چاه  
آن سپید و دگر چو قیر سیاه  
می بریدند بیخ خار بُنان  
تا درافتد به چاه مرد جوان  
مرد نادان چو دید حالت بد  
گفت: یارب چو حالتست این خود،

در دم ازدها مکان سازم  
یا به دندان مار بگدازم  
از هم بدتر این که شد کین خواه  
شتر مست نیز بر سر چاه  
آخر الامر تن به حکم نهاد  
ایزدش از کرم دری بگشاد  
دید در گوشه های خار نحیف  
اندکی زان ترنجبین لطیف  
اندکی زان ترنجبین بر کند  
کرده پاکیزه در دهان افکند  
لذت آن بکرد مدهوشش

مگر آن خوف شد فراموشش  
تویی آن مرد و چاهت این دنیا  
چار طبعت بسان این افعی  
آن دو موش سیه سفید دژم  
که بُرد بیخ خار بن در دم  
شب و روزست آن سپید و سیاه  
بیخ عمر تو می کنند تباه  
ازدهایی که هست بر سر چاه  
گور تنگست، زان نئی آگاه  
بر سر چاه نیز اشتر مست  
اجل است ای ضعیف کوه دست  
خار بن عمر تست یعنی زیست  
می ندانی ترنجبین تو چیست  
شهو تست آن ترنجبین ای مرد  
که ترا از دو کون غافل کرد

مرحوم محمدتقی مدرس رضوی (۱۲۷۴-۲۵ آبان ۱۳۶۵ ش)  
استاد پیشین دانشگاه طهران در باب این داستان نوشته است: ۲۸  
«این حکایت که در مثل دنیا و غرور آن در حدیقه ذکر شده،

۲۶. پنجاهکانه، ص ۴۰۳.

۲۷. چاپ اول مدرس رضوی، ۱۳۲۹.

۲۸. تعلیقات حدیقه الحقیقه، تهران [۱۳۴۴] ص ۵۲۲-۵۲۴.

### کلمه تتره

گاهی آقای دوبلو نظری را در موردی نقل کرده است بی آنکه درباره درستی یا نادرستی آن اظهاری کرده باشد.  
از جمله در صفحه ۴۴، نظر هر تل در باب کلمه تتره عیناً نقل شده که امروزه، دیگر نباید اعتبار داشته باشد. زیرا تتره در سانسکریت معانی متعدد دارد که نظر هر تل با هیچ کدام تطبیق نمی کند، از قبیل: بخش عمده یا اساسی یا فصلی از یک کتاب، عمده مطلب اساسی، اصل، قاعده، نمونه، قالب، ترویج، ریسمان، زنجیره (تار و پود پارچه) کارگاه بافندگی، اعقاب، اخلاق، نظریه، کتاب علمی، پیوستگی. ۲۶

### مردی در چاه

در باب داستان تمثیلی مرد در چاه (گفتار پنجم: ۸۵-۹۰ و نیز صفحه ۱۷۳) که از کتاب یازدهم مه‌بهارته، فصل ۶ تا ۵ گرفته شده است و در کلیله و دمنه (بهرامشاهی: ۵۶-۵۷ و بخاری: ۶۹-۷۰) آمده، سنائی غزنوی نیز در حدیقه الحقیقه خویش آن را به نظم آورده است: ۲۷

آن شنیدی که در ولایت شام  
رفته بودند اشتران به چرام  
شتر مست در بیابانی  
کرد قصد هلاک نادانی  
مرد نادان ز پیش اشتر جست  
از پیش می دوید اشتر مست  
مرد در راه خویش چاهی دید  
خویشتن را در آن پناهی دید  
شتر آمد به نزد چه ناگاه  
مرد بفکند خویش را در چاه  
دست ها را به خار زد چون ورد  
پای ها نیز در شکافی کرد  
در ته چه چو بنگرید جوان  
ازدها دید باز کرده دهان  
دید از بعد محنت بسیار  
زیر هر پایش خفته جفتی مار





ظاهر آ از حکایات مانویه و از کتاب بلوهر و بوذاسف گرفته شده است.

صدوق - علیه الرحمه - که کتاب مزبور را به عربی ترجمه و در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه خویش، نقل کرده این حکایت را بعینه در جمله سخنان بلوهر آورده است و قبل از صدوق، ابن المقفع (مقتول ۱۴۲) نیز در ترجمه کليلة و دمنه (باب برزویه طیب) آن را ذکر نموده است.

پس قدیم ترین مأخذ و اصل این حکایت که در دست است، همین کتاب اخیر الذکر یعنی کتاب کليلة و دمنه عربی است که در نیمه اول قرن دوم تألیف شده و حکیم سنائی این حکایت را مسلماً از ترجمه کليلة و دمنه ابن المقفع گرفته و به نظم آورده است نه از ترجمه ابوالمعالی که به نام کليلة و دمنه بهرامشاهی معروف است.

چه، حکیم سنائی و ابوالمعالی با آنکه با هم معاصرند، لیکن جای شک و تردیدی نیست که نظم حدیقه پیش از ترجمه کليلة و دمنه ابوالمعالی است و نقل اشعار حدیقه در آن کتاب شاهد این مدعا است. نکته ای که ذکر آن در اینجا لازم است، اختلافی است که در روایت این حکایت در متن عربی کليلة و دمنه و ترجمه کتاب بلوهر و بوذاسف میر نظام و کتاب اکمال الدین صدوق از یک طرف و کتاب حدیقه و کتاب ترجمه فارسی کليلة و دمنه ابوالمعالی از طرف دیگر است که در سه کتاب اول پیل و در دو کتاب اخیر به جای پیل شتر مست ذکر شده است. اگر مأخذ حکیم سنائی در کتاب حدیقه، کليلة و دمنه عربی باشد، اختلاف آن با اصل ترجمه و موافقت آن با ترجمه فارسی معلوم نیست که از چه روی است و وجهی که برای این اختلاف به نظر رسید، این است که نسخه کليلة و دمنه ای که مورد استفاده حکیم سنائی و ابوالمعالی واقع شده، به جای کلمه فیل، افیل بود و آن را چنان که در کتب لغت آمده به شتر جوان ترجمه کرده اند.

چنانکه ابونصر فراهی در کتاب نصاب الصبیان گوید: «افیل و حاشیه و حشو: اشتران جوان.» و این موجب آن شده که کتاب حدیقه و کليلة و دمنه ابوالمعالی با هم موافق و با سه متن دیگر مخالف باشد (رجوع شود به کليلة و دمنه عربی، چاپ ۱۹۲۷ مصر، ص ۹۲ و کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه صدوق چاپ تهران، صفحه ۴۳۸ و کليلة و دمنه بهرامشاهی چاپ امیر نظام، ص ۶۳ و ترجمه بلوهر و بوذاسف نسخه خطی کتابخانه ملی ملک). اینک عین داستان از ترجمه بلوهر و بوذاسف میر نظام جهت مزید فایده در اینجا ایراد می شود:

در بیان فتنون عجایب دنیا و اغترار اهل آن به آن، مثال پیل با مرد رهگذر. بلوهر گفت: آورده اند که وقتی پیلی بر مردی

رهگذر حمله برد؛ مرد از او بگریخت و می تاخت تا به چاهی هایل رسید.

از بیم اخذ و بیل پیل، خود را در چاه انداخت. درختی دو شاخ دید، بیخ بر دیوار چاه محکم کرده و سر در هوا کشیده، به هر دو دست در آن درخت آویخت و بر دو طرف دیوار چاه دو سوراخ یافت، پای های خود در آنجا استوار کرد. در این اثنا دیده عاقبت بین برگشاد تا ببیند که از کجا آمده و به کجا افتاد.

چون نیک نگه کرد موشان سپید و سیاه دید که بازخم دندان ایشان، سنگ و سندان پای نداشتی که چون آتش و دخان می رمیدند و به جدی تمام ریشه آن درخت می بریدند.

باز در پایان کار اندیشه کرده در مواضع اقدام نگردید: پای های خود را بر سر چهار افعی زهرافشان دید و در قعر چاه تأمل کرد از دهایی خونخوار دید دهان چون غاری گشاده و چشم بر ابتلاع او نهاده با ترقب این دواهی و دواثر و ترصد این مصائب و توأثر کلب، کلب جوع در گوشه جگرش آویخت و او را به طلب قوتی که بدل ما یتحلیل شود، برانگیخت. دیده برگشاد، برابر خود آشیانه بیخ انگبین دید ثقبه هاش گشاده و عسل مصفا درو آماده، شاغل شد که از مرجع و مصیر خود ذاهل شد.

تا آنکه موشان ریشه درخت را تمام بیریدند و افعی مختلف دواهی در حرکت آمدند. دست آویز و پایگاه روی به تزلزل و انهدام نهاد و خواجه کامجو بکام و ناکام در کام ازدها افتاد.

(ترجمه بلوهر و بوذاسف از میر نظام، به نام سلطان احمد بهادرخان - تاریخ تحریر ۸۱۰، نسخه کتابخانه ملی ملک.)

### بلوهر و بوذاسف

گفتنی است که کتاب بلوهر و بوذاسف در اساس با بسیاری از جزئیات، از زندگانی گنگامه سیدهرته یعنی بودا گرفته شده است و بوذاسف صورت فارسی شده اسم (BODHISATVA) لقب معمولی بودا، در ابتدای زندگی است.

بلوهر و بوذاسف در کتاب کمال الدین و تمام النعمه تألیف

گذاشته اند تا آنان از تحقیقات جدید در باب کلیله و دمنه آگاه شوند و در صورت لزوم و نیاز، دلائل له و علیه هر عقیده ای را بنویسند و از مدنظر دیگران بگذرانند.

برگرداندن کتابی از انگلیسی به فارسی که پر است از کلماتی به زبان های گوناگون، با آن همه عدد و نشانه اختصاری و اسم، گذشته از توانایی علمی، نیاز به حوصله و پشت کاری مردانه دارد که خوشبختانه در مترجم محترم کتاب هست.

### مینوی و کلیله و دمنه

تنها نکته ای که درباره کتاب حاضر، نباید ناگفته بماند، این است که مرحوم استاد مینوی در ترجمه کلیله و دمنه بهرامشاهی (صفحه ح حاشیه ۳) نوشته اند:

«تحقیقات مستشرقین در باب مآخذ این حکایات و ابواب مفصل است و نتیجه آن مطالعات را بنده در مقدمه مفصلی که بر چاپ به قطع بزرگ این کتاب خواهد نوشت، بیان خواهد کرد. همچنین درباره برزویه و بزرجمهر و ابن المقفع هر چه گفتمی باشد آنجا گفته خواهد شد.»

اما از آنجا که تدبیر با تقدیر بر نیاید آن دانشی مرد نتوانست به نیت خود، جامه عمل بپوشاند. از این رو، در یادداشتی بر چاپ کلیله و دمنه به قطع بزرگ به تاریخ خرداد ماه ۱۳۵۱ می نویسد: اشتغالات مختلف و گرفتاری های گوناگون بنده را مانع آمد از اینکه به وعده ای که کرده بودم وفا کنم و این چاپ به قطع بزرگ را همراه مقدمه ای مفصل تر بر بیان مطالبی در باب اصل و منشأ کلیله و دمنه و تحولات آن، برزویه طبیب، ابن المقفع، نصرالله منشی ...

اگر مینوی به انجام چنین کاری توفیق نیافت، یادداشت های به جا مانده او می تواند یاریگر اهل تخصص و تحقیق در این باب باشد و بی شک در میان آنها مطالبی یافته می شود که تازگی دارد و دلیلی است بر اینکه: کل الصيد فی جوف الفرا.

آخرین نکته ای که لازم است به آن اشاره شود، وضع کاغذ کتاب است و نیز اغلاط چاپی که گاه چشم را می آزارد.



۲۹. تهران، ۱۳۰۱ ق، ص ۳۵۹-۳۱۷.

۳۰. چاپ امین الضرب، ص ۳۰۱-۳۲۳.

۳۱. طبع ۱۲۴۰ ق، ورق ۱۲۱ تا ۱۵۰.

جز این ها از یادداشت های مینوی، ج ۱ و یادداشت های قزوینی، ذیل کلیله و دمنه و تاریخ ادبیات زبان عربی ترجمه عبدالمحمد آیتی استفاده شده است.

ابن بابویه صدوق ۲۹ چاپ شده و آقا محمدباقر مجلسی، آن را در جلد هفدهم بحار الانوار، به عربی نقل کرده ۳۰ و در عین الحیاة به فارسی در آورده است. ۳۱

گاهی مؤلف نکته ای را نقل می کند، بی آنکه منقول را از صافی نقد بگذرانند. از جمله در صفحه ۲۰ در باب کتاب مضاهاة امثال کتاب کلیله و دمنه و ادعای شگفتی آور مؤلف آن ابو عبدالله یمنی می نویسد: در آن کوشیده اثبات کند که گفتارهای خردمندانه موجود در کلیله و دمنه، از دانایان واقعی یعنی شاعران کهن عرب سرقت شده است، اما او نظری ابراز نمی کند.

در همین صفحه آمده است: عبارات بلندی از داستان پادشاه و هشت رؤیای او در کلیله و دمنه را ابوعلی مسکویه در ... جاویدان خرد ... آورده.

این نکته هم از جمله نکاتی است که مرحوم محمدتقی دانش پڑوه در مقدمه خود بر ترجمه جاویدان خرد از مسکویه رازی به ترجمه شرف الدین عثمان بن محمد قزوینی (صفحه سی و سه و سی و چهار) بدان اشاره کرده است. همچنین داستان های پیدپای (ص ۲۵) دیده شود.

در ص ۱۲۳ فقره ۱۸- یادداشت های مربوط به گفتار نهم- درباره یکی بودن برزویه طبیب و بزرجمهر. تذکار این نکته لازم است که آرتور کریستن سن دانمارکی، در مقاله ای که هشتاد و اند سالی پیش از این در آکتا اوریبتالبا (۱۹۲۹ م، ج ۸، ص ۸۱-۱۲۸) نوشت، برای حدسی که زده بود، دلایلی اظهار نموده بود که به خواندن می ارزد، اگر چه مؤلف کتاب حاضر و بعضی دیگر، این نظریه را نپذیرفته اند. به هر حال ترجمه این مقاله به قلم مرحوم عبدالحسین میکده، در مجله مهر (سال اول) به چاپ رسیده است. نکته دیگر اینکه هر چند مخاطب برزوی طبیب و منشأ کلیله و دمنه اهل تخصص و اطلاع می باشند، خوانندگان عادی نیز می توانند از این کتاب بهره ها ببرند، به همین جهت لازم می نماید که در تجدید چاپ، نوع کاغذ را نیز تجدید کنند و در تصحیح غلط های چاپی که گاه دیده می شود، تجدیدنظر بنمایند.

مترجم کتاب

باید از گزارنده محترم کتاب سپاسگزاری کرد که این پژوهش را با صرف وقت بسیار، در اختیار فارسی زبان ها و فارسی دان ها

